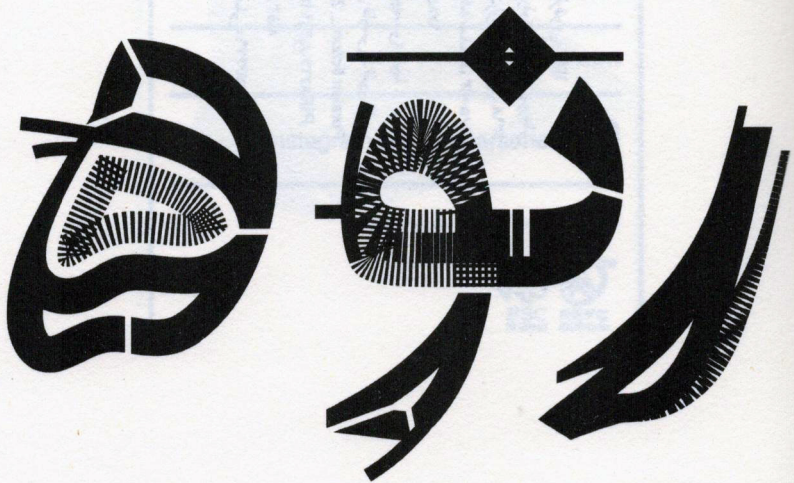




ارغوان پورعلی



فهرست

۱۱	خانواده‌ی آقای بهروزی
۲۵	آقای صوفی
۳۵	هندوانه
۴۹	سبیل کلاری گیبلی
۵۳	کاکتوس
۶۱	رفیق خورشید
۶۹	خانم ضرابی
۷۵	کتلت
۸۵	مادام کوری
۹۵	مینا خانم

## خانواده‌ی آقای بهروزی

برای مامان و بابا که قصه‌گو بودند

نور و گرمای ساعت سه بعد از ظهر خرداد ماه از لای پرده‌های آبی اتاق دو نفره در بیمارستان روی پتوی پشمی و قهوه‌ای شکوه بهروزی افتاده است. شکوه که بیدار می‌شود دهانش تلخ و خشک و بدمزه است. چشم‌هایش را به اطراف می‌گرداند. کره‌ی چشم‌هایش تیر می‌کشد. سرش را بلند می‌کند تا کمی جابه‌جا شود و باز درد می‌پیچد در گردن و سرش. زن خوابیده روی تخت بغل تا شکوه را بیدار می‌بیند بلند سلام می‌کند. شکوه متنفر به زن نگاه می‌کند و جوابش را زیر لب می‌دهد. یادش نمی‌آید چرا الآن روی تخت بیمارستان خوابیده. می‌خواهد غلت بزند که می‌فهمد زیر شلوار گشاد و زشت بیمارستان ران پایش پانسمان دارد. یک پرستار ریزه و سبزه با لب‌های کلفت